

# از ساختن محله تا امکان محله شدن؛ نقد بازنمایی تاریخی و سیاست‌های اداری محله‌محور در ایران



صبا جعفری

پژوهشگر دکتری معماری منظر، دانشگاه تهران، ایران

## چکیده

محله در ادبیات معماری، شهرسازی و سیاست‌گذاری شهری ایران، هم‌زمان به‌عنوان میراثی تاریخی و ابزاری برای سامان‌دهی مسائل معاصر شهری مورد توجه قرار گرفته است. در بخشی از این ادبیات، محله سنتی با مفاهیمی چون همبستگی اجتماعی، تعلق مکانی، روابط چهره‌به‌چهره و مرکزیت‌های محلی بازنمایی می‌شود و احیای آن به‌عنوان راهی برای بازگرداندن حیات جمعی پیشنهاد می‌گردد. در مقابل، در برخی سیاست‌های محله‌محور، محله به واحدی اداری با مرز مشخص، مرکز کالبدی و نهاد اجرایی تبدیل می‌شود. این مقاله با رویکردی انتقادی، این دو برداشت را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که هر دو، با وجود تفاوت ظاهری، محله را موجودیتی آماده و قابل تولید یا بازسازی فرض می‌کنند. استدلال مقاله آن است که محله نه صورتی تاریخی برای بازگشت و نه واحدی مدیریتی برای ساختن، بلکه فرایندی رابطه‌ای، زمان‌مند و متکثر است که از تداوم حضور، تجربه زیسته و کنش جمعی شکل می‌گیرد. براین‌اساس، سیاست محله‌محور باید به‌جای تولید مستقیم اجتماع محلی، بر فراهم کردن شرایط محله شدن، افزایش اختیار عمومی، تقویت دسترسی برابر و ایجاد فرصت‌های پایدار برای حضور و تعامل اجتماعی تمرکز کند.

**واژگان کلیدی:** محله؛ محله‌محوری، جامعه محلی، مکان رابطه‌ای

## آیا بازتولید الگوی تاریخی محله از طریق تدوین سیاست‌های بالادست می‌تواند پاسخ‌گوی واقعیت محله در شهر معاصر باشد؟

### مقدمه و بیان مسئله: محله میان حافظه تاریخی و مسئله معاصر

تا چه اندازه می‌توان تصویر به‌ارث‌رسیده از سازمان فضایی و اجتماعی محله‌های گذشته را معیاری برای شناخت و سامان‌دهی محله امروز دانست؟ این پرسش زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که محله‌محوری، پس از چند دهه غلبه برنامه‌ریزی کلان‌مقیاس، بار دیگر به یکی از کلیدواژه‌های سیاست‌گذاری شهری و اجتماعی تبدیل شده است. در اسناد برنامه‌ریزی، طرح‌های جامع و تفصیلی، برنامه‌های بازآفرینی شهری و ساختارهای مدیریت محلی، محله به‌عنوان مقیاسی مناسب برای شناسایی نیازها، هماهنگی خدمات، تقویت مشارکت و افزایش حس تعلق معرفی می‌شود. مطالعات مربوط به محله ایرانی به‌درستی نشان داده‌اند که محله سنتی تنها یک قطعه کالبدی نبوده، بلکه به نحوه شکل‌گیری و رابطه میان فضا و اجتماع بازمی‌گردد. محله سنتی در بستری تاریخی، تدریجی و متأثر از حضور و کنش مداوم ساکنان شکل می‌گرفت؛ درحالی‌که الگوهای معاصر غالباً به‌صورت کالبدی طراحی می‌شوند و سپس تلاش می‌شود هویت، تعلق و روابط اجتماعی به ساختار ازپیش‌تعیین‌شده آن‌ها افزوده شود (Hosseini & Soltani, 2018). از سوی دیگر، قلمرو محله در تجربه ساکنان الزاماً با مرزهای رسمی طرح‌های شهری انطباق ندارد و بیشتر به‌صورت یک ساختار اجتماعی-مکانی ادراک می‌شود که محدوده و معنای آن از روابط روزمره، الگوهای رفت‌وآمد و تجربه زیسته ساکنان پدید می‌آید (Saghatoleslami & Aminzadeh, 2009). بر همین اساس، شناخت محله و تعیین قلمرو آن مستلزم توجه هم‌زمان به سازمان فضایی و ویژگی‌های جامعه محلی است و نمی‌توان آن را صرفاً به یک واحد اداری یا سلولی برای انتظام فضایی شهر تقلیل داد (Ahmadi et al., 2021).

باین‌حال، اهمیت مقیاس محلی به معنای روشن بودن مفهوم محله نیست و از طریق توصیف تاریخی محله نمی‌توان بی‌واسطه به‌ضرورت احیای آن رسید. در بخش مهمی از ادبیات معماری و شهرسازی ایران، محله سنتی به‌عنوان واحدی منسجم بازنمایی می‌شود که در آن قلمرو سکونت، روابط همسایگی، مرکز مذهبی و تجاری، هویت جمعی، مشارکت و نوعی خودتنظیمی اجتماعی بر یکدیگر منطبق بوده‌اند. این خوانش را می‌توان در بخشی از مطالعات مربوط به بازشناسی سازمان فضایی شهرهای تاریخی ایران، ادبیات احیای مرکز محله و برخی رویکردهای معاصر محله‌محور مشاهده کرد؛ رویکردهایی که اگرچه تفاوت‌های مهمی با یکدیگر دارند، اما در فرض وجود پیوندی مستقیم میان سازمان فضایی محله تاریخی و امکان بازتولید حیات اجتماعی در شهر معاصر مشترک هستند. در برابر این تصویر، محله معاصر غالباً فضایی گسسته، بی‌هویت و فاقد تعلق معرفی می‌شود

و احیای محله به معنای بازبایی انسجام ازدست‌رفته فهم می‌شود. صورت دیگری از همین مسئله در تدوین برنامه‌های بالادست نیز دیده می‌شود. محله روی نقشه مرزبندی می‌شود، جمعیتی برای آن در نظر گرفته می‌شود، یک ساختمان یا نهاد نقش مرکز را می‌گیرد و سپس از ساکنان انتظار می‌رود پیرامون این ساختار مشارکت کنند. در این وضعیت، محله از یک مکان معنامند برای جامعه محلی به واحدی برای تقسیم مسئولیت‌های اداری، توزیع خدمات و اجرای برنامه‌ها تبدیل می‌شود. این دو برداشت، باوجود تفاوت ظاهری، محله را موجودیتی آماده، قابل‌شناسایی و قابل‌بازسازی می‌دانند. در برداشت نخست، این موجودیت در گذشته وجود داشته و باید احیا شود و در برداشت دوم، می‌توان آن را از طریق مرزبندی، طراحی و نهادسازی تولید کرد.

### بررسی ادبیات

در ادبیات نظری محله، دو رویکرد اصلی قابل تشخیص است؛ رویکردی که بر وجه عینی محله و اجزای آن تأکید دارد و رویکردی که محله را محصول روابط اجتماعی و تجربه زیسته می‌داند. برداشت نخست، محله را واحدی کارکردی و قابل استانداردسازی می‌داند که می‌توان آن را بر اساس جمعیت، مساحت، شعاع دسترسی، تراکم و سلسله‌مراتب خدماتی تعریف کرد. نظریه واحد همسایگی و برخی خوانش‌های برنامه‌ریزی مدرن در این مسیر قرار می‌گیرند. این برداشت، امکان اندازه‌گیری، مقایسه و توزیع خدمات را فراهم می‌کند، اما در صورت تعمیم بی‌واسطه، محله را به واحدی فضایی از پیش موجود و قابل طراحی تقلیل می‌دهد (Talen, 1999; Talen, 2000).

برداشت دوم، محله را به‌صورت ذهنیتی مکان‌مند می‌بیند که از تعاملات روزمره، حافظه جمعی، ادراک، حضور و معنابخشی به فضا شکل می‌گیرد. در این رویکرد، مکان ظرفی خنثی و بسته نیست، بلکه از تلاقی روابط محلی و فرامحلی پدید می‌آید و همواره در حال ساخته‌شدن است. هویت مکان نیز واحد و ثابت نیست، بلکه از حضور گروه‌ها، جریان‌ها و روایت‌های گوناگون شکل می‌گیرد (Massey, 1991; Massey, 2005). همچنین تحول شبکه‌های اجتماعی نیز نسبت میان محله و اجتماع را پیچیده‌تر کرده است. انسان معاصر هم‌زمان عضو چند شبکه خانوادگی، حرفه‌ای، فرهنگی، دیجیتال و مکانی است و یک قلمرو واحد تمام روابط او را در بر نمی‌گیرد. محل سکونت همچنان مهم است، اما دیگر تنها عرصه تولید هویت و رابطه نیست. ارتباطات حضوری و دیجیتال نیز جایگزین یکدیگر نمی‌شوند، بلکه در بسیاری از موارد شبکه‌های محلی و فرامحلی را به یکدیگر پیوند می‌دهند (Wellman, 2001; Robaeyst et al., 2022; Üblacker et al., 2024).

در زمینه شهرهای ایران، این مسئله اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا محلات معاصر نه ادامه مستقیم محلات تاریخی و نه صرفاً واحدهای برنامه‌ریزی‌شده جدید هستند. بسیاری از محلات امروز در نتیجه مهاجرت، توسعه پیرامونی، تغییر الگوی سکونت و تحولات اقتصادی شکل گرفته‌اند و بنابراین نمی‌توان معیارهای محله تاریخی را بدون توجه به شرایط جدید بر آن‌ها اعمال کرد. تفاوت میان این دو برداشت، تنها به تعریف نظری محله محدود نمی‌شود، بلکه بر نحوه مداخله، طراحی و مدیریت آن نیز اثر می‌گذارد. هنگامی که محله واحدی از پیش موجود و قابل تولید تلقی شود، ممکن است ایجاد نهاد محلی، تعیین مرکز، طراحی فضای عمومی و دعوت ساکنان به مشارکت، به‌عنوان ابزارهای مستقیم تولید اجتماع در نظر گرفته شوند. باین حال، مطالعات نشان می‌دهند که نهادهای محلی تنها زمانی می‌توانند امکان گفت‌وگو و همکاری را افزایش دهند که شهروندان از اختیار واقعی برای اثرگذاری بر تصمیم‌ها برخوردار باشند. اگر دستور کار، بودجه، تعریف مسئله و راه‌حل از پیش تعیین

شده باشد، مدیریت محله به اجرای تصمیمات مرکزی تقلیل می‌یابد. مشارکت زمانی معنادار است که ساکنان در تشخیص مسئله، تعیین اولویت‌ها، تخصیص منابع و ارزیابی نتایج نقش مؤثر داشته باشند (Ghaderi et al., 2016; Monirifar et al., 2021). فضاهای عمومی نیز به‌خودی‌خود اجتماع و مشارکت تولید نمی‌کنند. تأثیر آن‌ها به عواملی چون دسترسی، امنیت، تنوع فعالیت، امکان توقف، الگوی استفاده، ساختار مالکیت و حضور گروه‌های مختلف وابسته است. کالبد می‌تواند احتمال دیدار و تعامل را افزایش دهد، اما شکل‌گیری اعتماد و همبستگی اجتماعی را تضمین نمی‌کند (Azizi & Piricar, 2023; Qi et al., 2024).

مرور مطالعات نشان می‌دهد که اگرچه هر یک از این رویکردها به‌صورت بخشی، جزئی از ابعاد کالبدی، اجتماعی و مدیریتی محله را توضیح داده‌اند، پیوند میان نقد بازنمایی تاریخی محله و نقد سیاست‌های معاصر محله‌محور کمتر به‌صورت هم‌زمان بررسی شده است. در بخشی از ادبیات، ویژگی‌های تاریخی محله از موضوع شناخت به معیار تجویزی برای سنجش و سامان‌دهی محله معاصر تبدیل می‌شوند؛ در بخش دیگری نیز سیاست‌های محله‌محور، تفاوت میان محله تاریخی و محله معاصر به‌روشنی تفکیک نمی‌کنند.

## زمینه و جهت نقد

در سیاست‌های شهری ایران طی دهه‌های اخیر، مفهوم محله‌محوری غالباً با اهدافی مانند افزایش مشارکت، ارتقای کیفیت خدمات و نزدیک کردن مدیریت شهری به شهروندان مطرح شده است. باین حال، از چالش‌های اصلی این سیاست‌ها، فاصله میان تعریف نهادی محله و تجربه زیسته ساکنان است. هنگامی که محله پیشاپیش در قالب مرزهای اداری، جمعیت مشخص و ساختار سازمانی تعریف شود، خطر آن وجود دارد که «مدیریت محله» جایگزین «زندگی محله‌ای» شود. نقد حاضر نیز نه بر اصل توجه به مقیاس محله، بلکه بر این فاصله تمرکز دارد.

هدف این مقاله، نقد هم‌زمان دو برداشت مسلط از محله است. برداشت سنت‌گرایانه‌ای که محله تاریخی را الگویی فراتاریخی و معیار دآوری محله معاصر قرار می‌دهد و برداشت اداری که محله را واحدی کالبدی، قابل تعریف و قابل تولید از بالا می‌داند. در برابر این دو برداشت، از این گزاره دفاع می‌شود که محله نه واحدی آماده برای مدیریت و نه صورتی تاریخی برای بازسازی، بلکه فرایندی رابطه‌ای و زمان‌مند است. براین اساس، سیاست محله‌محور باید به‌جای تولید صوری اجتماع، شرایط حضور، دسترسی، تکرار، آشنایی و امکان شکل‌گیری کنش مشترک را تقویت کند، به‌گونه‌ای که محله نه به‌عنوان واحدی برای تسهیل مدیریت شهری، بلکه به‌عنوان بستری برای بازتولید سرمایه اجتماعی در نظر گرفته شود.

## بدنه نقد

### • سنت‌گرایی یا الگوی معاصر؟

موضوع این نقد، بررسی رویکرد نظری و برنامه‌ریزی است که در بخش‌هایی از ادبیات معماری و شهرسازی، محله سنتی را معیار ارزیابی محله معاصر و بازایی ویژگی‌های آن را راه احیای حیات محلی می‌داند. در این رویکرد، مسئله زمانی شکل می‌گیرد که محله صرفاً با شاخص‌های کالبدی، سرانه خدمات یا مرزهای اداری تعریف نمی‌شود؛ بلکه ویژگی‌های دوره خاصی از تاریخ به ذات ثابت محله تبدیل شوند. در چنین برداشتی، هر تفاوت محله معاصر با تصویر گذشته به‌عنوان صورت تازه‌ای

از زندگی، بلکه به مثابه نقصان و زوال تفسیر می شود.

در این نگاه، محله به مثابه ساختاری اجتماعی-فضایی فهم می شود که در آن فعالیت های مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و سکونتی در نظامی قابل شناسایی با یکدیگر پیوند داشته اند. مرکز محله، گذرها، فضاهای عمومی، مراکز مذهبی و تجاری و نظام دسترسی نیز با فراهم کردن امکان حضور مکرر و دیدارهای روزمره، به تقویت روابط همسایگی کمک می کرده اند. در چنین ساختاری، مرز محله صرفاً کالبدی نبوده، بلکه با شناخت متقابل، هویت جمعی و قلمرو اجتماعی ساکنان ارتباط داشته است. از این منظر، گسترش شهر، افزایش تحرک، دگرگونی نظام سکونت، جدایی محل کار از محل زندگی و غلبه الگوهای برنامه ریزی از بالا، پیوند میان قلمرو، اجتماع و زندگی روزمره را تضعیف کرده است. استدلال اصلی این رویکرد آن است که در محله سنتی، ساختار کالبدی و سازمان اجتماعی در فرایندی تدریجی و به هم پیوسته شکل گرفته اند؛ در حالی که در شهر معاصر ابتدا کالبد طراحی می شود و سپس تلاش می شود هویت و اجتماع به آن افزوده شود. از این رو، برای احیای محله باید زمینه های

کالبدی و نهادی زندگی جمعی، از جمله مرکزیت، فضای عمومی، اختلاط کاربری، دسترسی پیاده، نهاد مدیریت محلی و مشارکت ساکنان، دوباره تقویت شوند.

این رویکرد در تدوین برنامه های بالادست نیز رخ می دهد. مرز اجتماعی به مرز مدیریتی تبدیل می شود، ساختن یک مرکز با زنده شدن مرکز اشتباه گرفته می شود و مشارکت مردم از حق اثرگذاری به ظرفیتی برای اجرای برنامه ها فروکاسته می شود. در تعاریف نهادهای رسمی نیز محله محوری با هماهنگی دستگاه ها، هدفمند کردن خدمات، تهیه اطلس محلات و فعال کردن ظرفیت های مردمی پیوند خورده و گاه مسجد به عنوان کانون اصلی این فرایند معرفی شده است (پایگاه اطلاع رسانی ریاست جمهوری، ۱۴۰۴؛ مسجد باید، ۱۴۰۵؛ لگوی حکمرانی، ۱۴۰۵). نمونه روشن این رویکرد را می توان در تجربه مدیریت محله و ایجاد سراهای محله در شهر تهران مشاهده کرد. در این تجربه، محدوده های محله ای باهدف تقویت مشارکت شهروندی، ارائه خدمات اجتماعی و ایجاد بستر ارتباط میان مدیریت شهری و ساکنان تعریف شدند؛ باین حال، شکل گیری نهاد اداری به تنهایی نتوانسته در همه موارد به تولید اجتماع محلی یا افزایش اختیار واقعی ساکنان منجر شود. مطالعات انجام شده درباره طرح مدیریت محله در تهران نشان داده اند که اگرچه این ساختارها امکان ارتباط میان مدیریت شهری و برخی فعالیت های اجتماعی را فراهم کرده اند، اما در بسیاری موارد نقش ساکنان در قالب مشارکت اجرایی و دریافت خدمات تعریف شده و آن ها در فرایند تصمیم گیری و تعیین اولویت های محلی مشارکتی نداشته اند.

در نتیجه، مسئله نقد حاضر از جایی آغاز می شود که شناخت تاریخی به نسخه مستقیم مداخله تبدیل می شود و میان «منطق تاریخی شکل گیری محله» و «صورت اجتماعی و کالبدی یک دوره خاص» تمایز کافی برقرار نمی شود. در این وضعیت، آنچه باید موضوع فهم تاریخی باشد، به الگویی برای بازسازی بدل می شود و محله معاصر نه بر اساس شرایط و روابط خاص خود، بلکه بر اساس میزان شباهت به تصویر گذشته دآوری می شود.

محله را نمی توان  
موجودیتی ثابت و  
آماده دانست که با  
بازسازی عناصر تاریخی  
مانند مرکز محله،  
گذرها یا فضاهای  
عمومی دوباره احیا  
شود. محله بیش  
از آنکه حاصل یک  
ساختار کالبدی باشد،  
محصول فرایندی  
رابطه ای و زمان مند  
است که از حضور  
مستمر، تجربه زیسته،  
تعاملات روزمره و  
شکل گیری تدریجی  
روابط اجتماعی میان  
ساکنان به وجود  
می آید. بنابراین،  
بازگشت صرف به  
الگوهای تاریخی  
نمی تواند تضمین کننده  
شکل گیری حیات  
محلی در شهر معاصر  
باشد.

## • از محله یکپارچه تا محله رابطه‌ای: نقد هویت واحد و مرز ثابت محله

بخشی از ادبیات خوانش شهر سنتی ایران، گذشته محله را با صمیمیت، امنیت، مشارکت و هویت مشترک و اکنون را با فردگرایی، بیگانگی و انقطاع تعریف می‌کند. این بازنمایی اگرچه بخشی از واقعیت تاریخی محله را آشکار می‌کند، در صورت تبدیل شدن به معیار ارزیابی تمام اشکال معاصر زندگی محلی، ممکن است پیچیدگی و تنوع تجربه‌های شهری را نادیده بگیرد. خاطره کوچه‌ای که کودکان در آن بازی می‌کردند، همسایه‌ها یکدیگر را می‌شناختند و کسبه از زندگی اهالی آگاه بودند، تجربه‌ای واقعی و واجد ارزش است؛ اما خاطره، گزارش کامل یک سازمان اجتماعی نیست. آنچه برای گروهی به معنای مراقبت و نزدیکی بوده، ممکن است برای گروهی دیگر به معنای نظارت دائمی، الزام به هم‌نویی، محدودیت خلوت یا دشواری پذیرفته شدن در جمع بوده باشد. نوستالژی لزوماً نادرست نیست، اما گزینشی است. بخشی از واقعیت را برجسته می‌کند و تعارضات و نابرابری‌ها و تفاوت‌ها را در حاشیه قرار می‌دهد (Young, 1986; Wang & Kemeny, 2023; Wohl & Blit Cohen, 2025). بنابراین، پرسش فقط این نیست که محله گذشته چه کسانی را به هم نزدیک می‌کرد؛ بلکه باید پرسید چه کسانی در روایت رسمی آن دیده نمی‌شدند و چه گروه‌هایی برای پذیرفته شدن ناچار به پیروی از هنجار غالب بودند (Young, 1986).

در شهر معاصر، مستأجران، مهاجران، زنان، جوانان، سالمندان، کودکان، صاحبان کسب و کار، شاغلان روزانه و جمعیت‌های شناور تجربه یکسانی از یک محدوده شهری ندارند؛ بنابراین، محله را نمی‌توان بر اساس یک هویت اصیل، واحد و از پیش موجود تعریف کرد (Wang & Kemeny, 2023; Qi et al., 2024). این مسئله در مرزبندی اداری نیز دیده می‌شود. نقشه رسمی می‌تواند مسئول جمع‌آوری پسماند، نگهداری پارک یا توزیع خدمات را مشخص کند، اما نمی‌تواند تعیین کند مردم خود را متعلق به کدام محدوده می‌دانند یا روابط روزمره آنان تا کجا امتداد می‌یابد. افزون بر این، محله فقط توسط جمعیت ساکن تولید نمی‌شود. دانشجویان، شاغلان، مشتریان، رهگذران و استفاده‌کنندگان موقت نیز می‌توانند در شکل دادن به ریتم، معنا و امنیت یک محدوده نقش داشته باشند.

درک رابطه‌ای از مکان، امکان عبور از این دوگانه را فراهم می‌کند. در این برداشت، محله قلمرویی بسته و جدا از بیرون نیست، بلکه نقطه تلاقی روابط، مسیرها، خاطره‌ها، فعالیت‌ها، فناوری‌ها و جریان‌هایی است که در مقیاس‌های مختلف امتداد دارند. ویژگی خاص یک محله نه از انزوای آن، بلکه از ترکیب پیوندهای محلی و فرامحلی پدید می‌آید (Massey, 1991). از این منظر، مرزبندی اداری برای مدیریت ضروری است، اما نباید به تعریف نهایی اجتماع و تعلق تبدیل شود. محله ممکن است در بخش‌هایی با قلمرو رسمی منطبق شود، در بخش‌هایی از آن عبور کند و برای گروه‌های مختلف صورت‌های متفاوتی داشته باشد. سیاست‌گذاری باید این ناهماهنگی را به رسمیت بشناسد، نه آنکه زندگی اجتماعی را وادار کند با مرزهای نقشه منطبق شود.

## • جبر کالبدی: چرا کالبد به تنهایی اجتماع نمی‌سازد؟

در محله‌های تاریخی، مرکز مذهبی، بازار، مدرسه، میدان، گذر و فضاهای عمومی موقعیت‌هایی برای دیدار و انجام امور روزمره فراهم می‌کردند. از هم‌زمانی این عناصر با روابط همسایگی نمی‌توان نتیجه گرفت که در دوره معاصر هم بازسازی آن‌ها همان روابط را دوباره تولید خواهد کرد. این استدلال، رابطه‌ای پیچیده و دوسویه را به رابطه‌ای ساده و علت و معلولی تقلیل می‌دهد. فضای مناسب می‌تواند دیدار را آسان کند، امکان توقف ایجاد کند، حضور را تداوم بخشد و هزینه

مشارکت را کاهش دهد؛ اما نمی‌تواند اعتماد، مسئولیت و همبستگی را تضمین کند. وجود میدان، پیاده‌راه، مرکز فرهنگی یا سرای محله ممکن است فرصت برخورد ایجاد کند، اما استفاده اجتماعی از آن‌ها به زمان، دسترسی برابر، امنیت، برنامه فعالیت، ساختار مالکیت، امکان تصمیم‌گیری و اعتماد به نهادهای وابسته است. یک فضای طراحی شده و زیبا ممکن است خالی بماند، درحالی‌که فضایی معمولی به سبب تکرار رویدادها و امکان تصرف جمعی به مرکز زندگی تبدیل شود (Qi et al., 2024؛ Talen, 2000). هدف نباید بازگرداندن صمیمیت اجباری باشد. شهر معاصر به موقعیت‌هایی نیاز دارد که افراد در آن‌ها بتوانند یکدیگر را ببینند، به رسمیت بشناسند و در صورت لزوم همکاری کنند، بدون آنکه ناچار باشند در جمعی بسته و همگون ادغام شوند. آشنایی محدود، شناخت چهره‌های تکرارشونده، اعتماد حداقلی و آمادگی برای کمک در موقعیت‌های مشخص، شکل‌هایی کم‌عمق اما معتبر از زندگی جمعی هستند (Amin, 2002; Lofland, 1998). مسئله مرکز محله نیز از همین‌جا ناشی می‌شود. ساختن مرکز با زنده شدن مرکز یکسان نیست. مرکز محله پیش از آنکه بنا باشد، رویداد، تکرار حضور و امکان اثرگذاری است. در شهر معاصر، مرکزیت می‌تواند چندگانه، زمان‌مند و پراکنده باشد.

همچنین باید توجه داشت که رویکرد کالبدی، تفاوت‌های درونی محلات را نادیده می‌گیرد. سیاست محله‌محوری کالبدی، با فرض یک «جامعه محلی یکپارچه» در هر محدوده، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای متفاوت این گروه‌ها باشد و در عمل ممکن است صدای گروه‌های صاحب‌نفوذتر را به جای صدای جمعی محله بازتاب دهد (Jacobs, 1961). جامعه محلی منبعی آماده و یکپارچه نیست که با تأسیس یک نهاد فعال شود. بی‌ثباتی سکونت، فشار اقتصادی، کمبود زمان، جابه‌جایی مکرر و تجربه ناکامی در مواجهه با سازمان‌های رسمی می‌تواند امکان مشارکت را کاهش دهند. برخی محله‌ها از شبکه‌های اجتماعی و نهادهای فعال برخوردارند و برخی دیگر با بی‌اعتمادی، تعارض یا ضعف سازمان‌یافتگی مواجه‌اند. فرض وجود یک جامعه محلی آماده، تفاوت شرایط و ظرفیت محله‌ها را نادیده می‌گیرد.

باین‌حال، فرایند تدوین این طرح‌ها عموماً بدون مشارکت واقعی ساکنان صورت می‌گیرد. مشارکت در بسیاری از اسناد بالادست، به معنای اطلاع‌رسانی پس از تصویب طرح یا برگزاری جلسات مشورتی صوری تقلیل یافته است، نه فرایندی که در آن ساکنان در تعریف مرزها، اولویت‌های خدماتی و حتی نام‌گذاری محله نقش تعیین‌کننده داشته باشند. این در حالی است که مطابق ادبیات مکان‌سازی، حس تعلق به مکان که هدف اصلی رویکرد محله‌محوری اعلام شده، تنها از طریق مشارکت فعال در شکل‌دادن به آن مکان قابل تحقق است (Relph, 1976). مشارکت محصول اعتماد و تجربه اثرگذاری است. اگر شهروندان بارها نظر داده باشند، اما هیچ تغییری در تصمیم یا نتیجه مشاهده نکنند، دعوت‌های بعدی به بی‌اعتنایی و فرسایش اعتماد می‌انجامد. همچنین، انتقال مسئولیت بدون انتقال اختیار و منابع، توانمندسازی نیست. جامعه محلی نمی‌تواند فقر ساختاری، بحران مسکن، کمبود زیرساخت یا نابرابری آموزشی را صرفاً با همیاری جبران کند. فعالیت مردمی می‌تواند مکمل خدمات عمومی

سیاست‌های  
محله‌محور نباید با  
ایجاد مرزهای اداری،  
تعیین مرکز محله  
یا تأسیس نهادهای  
مدیریتی، شکل‌گیری  
اجتماع محلی را  
قطعی فرض کنند. این  
اقدامات تنها می‌توانند  
زمینه‌های اولیه حضور  
و تعامل را فراهم کنند.  
محله زمانی شکل  
می‌گیرد که ساکنان  
امکان مشارکت واقعی،  
اثرگذاری بر تصمیم‌ها،  
دسترسی برابر به  
منابع و فرصت تجربه  
مشترک داشته باشند.  
از این‌رو، سیاست‌های  
محله‌محور زمانی  
موفق خواهند بود  
که به جای «ساختن  
محله»، شرایط  
«محله‌شدن» را فراهم  
کنند.

باشد، اما نباید جایگزین مسئولیت نهادهای رسمی شود. محله‌های برخوردار معمولاً زمان، مهارت، ارتباطات و توان بیشتری برای طرح مطالبه و جذب منابع دارند. اگر کیفیت خدمات به میزان سازمان‌یافتگی و قدرت مطالبه‌گری محلی وابسته شود، محله‌های قوی‌تر سهم بیشتری دریافت می‌کنند و محله‌های محروم، باوجود نیاز بیشتر، کمتر دیده می‌شوند. سیاست محله‌محور باید ماهیتی جبرانی داشته باشد و منابع را بر اساس شدت محرومیت، ضعف دسترسی و موانع مشارکت توزیع کند.

### • جمع‌بندی: از ساختن محله تا فراهم کردن امکان محله شدن

نقد سنت‌گرایی و محله‌سازی در شهرهای معاصر نباید به کنار گذاشتن محله منجر شود. محله همچنان یکی از مقیاس‌های مهم تجربه شهر است و بر دسترسی به خدمات، امنیت، کیفیت محیط، فرصت برخورد و امکان کنش جمعی اثر می‌گذارد. آنچه تغییر کرده، انحصار محله بر زندگی اجتماعی است (Luo et al., 2022; Mouratidis & Andersen, 2024). محله دیگر تمام جهان روزمره فرد را در بر نمی‌گیرد، اما همچنان یکی از مکان‌هایی است که روابط و فرصت‌های زندگی در آن عینی می‌شوند (Luo et al., 2022; Robaeyst et al., 2022). بنابراین، کیفیت محله را نباید فقط با تعداد روابط صمیمی سنجید؛ بلکه در محلات معاصر، ظرفیت برخورد مدنی، تحمل تفاوت، دسترسی مشترک و امکان اقدام در موقعیت‌های ضروری اهمیت پیدا کرده است.

محله تاریخی دانشی مهم برای امروز دارد، اما این دانش در تکرار صورت ثابت مسجد، بازار، میدان یا گذر خلاصه نمی‌شود. از این منظر، موضوع سیاست نباید «ساختن محله» باشد، بلکه باید «فراهم کردن امکان محله شدن» باشد. محله شدن زمانی رخ می‌دهد که حضورهای پراکنده در طول زمان بر یکدیگر منطبق شوند، چهره‌ها آشنا شوند، خاطره و انتظار مشترک شکل گیرد و افراد بتوانند درباره مسئله‌ای مشخص وارد گفت‌وگو، اختلاف یا همکاری شوند. این فرایند را نمی‌توان مستقیماً دستور داد، اما می‌توان شرایط آن را تقویت یا تضعیف کرد. در چنین رویکردی، مرز اداری در سطح ابزار تقسیم مسئولیت ایفای نقش می‌کند و مرکز محله نیز نه الزاماً یک ساختمان واحد، بلکه شبکه‌ای از مکان‌ها، فعالیت‌ها و رویدادهای متنوع است.

این ویژگی‌ها را نمی‌توان به‌عنوان یک مدل بسته در نظر گرفت، اما پنج ویژگی در فهم معاصر محله اهمیت دارند. نخست، رابطه‌مند است؛ یعنی از پیوند انسان‌ها، فعالیت‌ها، نهادها و مکان‌ها پدید می‌آید. دوم، گشوده است؛ مرزهای مدیریتی دارد، اما هویت و روابط آن از این مرزها عبور می‌کنند. سوم، زمان‌مند است؛ با تکرار حضور و رویداد ساخته می‌شود و ممکن است در دوره‌هایی تقویت یا تضعیف شود. چهارم، متکثر است؛ ساکنان برداشت‌ها و منافع یکسان ندارند و سیاست محلی باید امکان بیان تفاوت را فراهم کند. پنجم، زمینه‌پذیر است؛ طراحی و مدیریت می‌توانند احتمال شکل‌گیری زندگی مشترک را افزایش دهند، اما نتیجه آن را از پیش تضمین نمی‌کنند.

البته نقد امکان تولید مستقیم اجتماع از طریق طراحی یا سیاست‌گذاری، نباید به معنای انکار نقش برنامه‌ریزی شهری باشد. طراحی فضاهای عمومی، تقویت دسترسی، حمایت از نهادهای محلی و ایجاد سازوکارهای مشارکت همچنان می‌توانند شرایط لازم برای شکل‌گیری روابط اجتماعی را فراهم کنند. مسئله اصلی آن است که این اقدامات نباید با تولید جامعه محلی اشتباه گرفته شوند؛ زیرا اجتماع محلی تنها در فرایند استفاده، تجربه و کنش جمعی شکل می‌گیرد (تصویر ۱).



تصویر ۱. چارچوب مفهومی پیشنهادی مقاله برای فهم محلّه معاصر. مأخذ: نگارنده.

## نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این نقد آن بود که آیا بازتولید الگوی تاریخی محلّه از طریق تدوین سیاست‌های بالادست می‌تواند پاسخ‌گوی واقعیت محلّه در شهر معاصر باشد؟ بررسی مباحث نشان داد که پاسخ به این پرسش، دست کم در معنای مستقیم و برنامه‌ریزی‌شده آن، منفی است. محلّه، نه محصول خودکار مرزبندی اداری و طراحی کالبدی است و نه از طریق بازسازی عناصر شکلی محلّه تاریخی، مانند مرکز، گذر، میدان یا نهاد محلی، دوباره به وجود می‌آید. این عناصر می‌توانند زمینه‌هایی برای حضور، مواجهه و تعامل فراهم کنند، اما شکل‌گیری اعتماد، تعلق، مسئولیت متقابل و کنش جمعی به فرایندی تدریجی، زمان‌مند و وابسته به تجربه واقعی اثرگذاری نیاز دارد. از این رو، محلّه تاریخی همچنان می‌تواند منبعی مهم برای شناخت شهر معاصر باشد، اما نه به‌عنوان الگویی کالبدی و اجتماعی که باید عیناً بازسازی شود. آموزه اصلی محلّه تاریخی را باید در منطق تدریجی شکل‌گیری آن جست‌وجو کرد و انتقال آن به شهر معاصر مستلزم بازتولید صورت‌های گذشته نیست؛ بلکه نیازمند شناسایی مکان، زمان و رویدادهایی است که در شرایط متکثر و شبکه‌ای امروز می‌توانند امکان آشنایی، اعتماد حداقلی و همکاری درباره مسائل مشخص را فراهم کنند. بر این اساس، تمایز میان «قلمرو اداری» و «محلّه اجتماعی» برای هر سیاست محله‌محور ضروری است. مرزهای رسمی برای تقسیم وظایف، توزیع خدمات، گردآوری اطلاعات و پاسخ‌گویی نهادها مورد نیاز هستند، اما نباید به‌عنوان مرز قطعی تعلق، هویت و روابط اجتماعی تلقی شوند. بنابراین، مسئله اصلی سیاست‌گذاری نباید «ساختن محلّه» یا بازگرداندن جامعه یکپارچه گذشته باشد، بلکه باید فراهم کردن امکان «محلّه شدن» باشد. چنین رویکردی به جای سنجش موفقیت سیاست‌های محله‌محور با تعداد نهادها و پروژه‌ها، بر میزان افزایش اختیار عمومی، امکان حضور و ظرفیت کنش جمعی تأکید می‌کند. در این معنا، موفقیت محله‌محوری نه با تعداد نهادها، ساختمان‌ها و برنامه‌های اجراشده، بلکه با میزان افزایش اختیار عمومی، دسترسی برابر، تداوم حضور و ظرفیت شکل‌گیری روابط و اقدام جمعی سنجیده می‌شود.

- مسجد باید به دولت محله تبدیل شود. (اردیبهشت، ۱۴۰۵). *ایسنا*. <https://www.isna.ir/news/1405020100612>
- پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست‌جمهوری. (۱۴۰۴). مدیریت محله‌محور، نگرشی نو به حکمرانی محلی با مشارکت مردمی است. ۱۲ خرداد ۱۴۰۴. مراجعه شده در تاریخ ۱۳ تیر ۱۴۰۵. <https://president.ir/fa/159569>
- الگوی حکمرانی محله‌محور در مسیر تعمیم به سراسر کشور. (خرداد، ۱۴۰۵). *روزنامه ایران*. <https://media.irannewspaper.ir/newspaper/1405/03/30/f308b2449a472b66f40bd6baa2a83714.pdf>
- Ahmadi, M., Soleimani, M., Shamai, A., & parizadi, T. (2021). Spatial adaptation of the neighborhood to the characteristics of the community in the metropolis of Tehran (Case study: Shemiran No neighborhood). *Geographical Engineering of Territory*, 5(1), 141-156. <https://dorisc.ac/dor/20.1001.1.25381490.1400.5.1.10.0>
- Amin, A. (2002). Ethnicity and the Multicultural City: Living with Diversity. *Environment and Planning A: Economy and Space*, 34(6), 959-980. <https://doi.org/10.1068/a3537>
- Azizi, M. M., & Pircar, R. (2023). The Role of Public Spaces within the Neighbourhood in the Improvement of Community Participation: The Case of Kooy-e Nasr District, Tehran. *Soffeh*, 33(3), 79-98. <https://doi.org/10.48308/sofeh.2023.229956.1222>
- Ghaderi, S., Fazeli, M., & Pakseresh, S. (2016). Neighborhood development strategies: comparing the performance of neighborhood management in Iran and Britain. *The Journal of Community Development (Rural-Urban)*, 8(1), 57-88. <https://doi.org/10.22059/jrd.2016.61180>
- Hosseini, S. F., & Soltani, M. (2018). A comparative investigation and analysis between the neighborhood concept in the traditional urban system in Iran and its similar patterns in contemporary period. *Bagh-e Nazar*, 15(60), 15-28. <https://doi.org/10.22034/bagh.2018.62761>
- Jacobs, J. (1961). *The Death and Life of Great American Cities*. Random House.
- Lofland, L. H. (1998). *The Public Realm: Exploring the City's Quintessential Social Territory*. Aldine de Gruyter. <https://doi.org/10.4324/9781315134352>
- Luo, X. I., Hipp, J. R., & Butts, C. T. (2022). Does the spatial distribution of social ties impact neighborhood and city attachment? - Differentials among urban/rural contexts. *Social Networks*, 68, 374-385. <https://doi.org/10.1016/j.socnet.2021.10.001>
- Massey, D. (1991). *A global sense of place*. Marxism Today, June, 24-29. <https://banmarchive.org.uk/marxism-today/june-1991-a-global-sense-of-place/>
- Massey, D. (2005). *For Space*. Sage Publications. <http://www.sagepub.co.uk/booksProdDesc.nav?prodId=Book227109>
- Monirifar, S., Esmaili, R., Haghghatian, M., & Imani Jajarmi, H. (2021). examines the social and cultural impacts of the neighborhood management plan on the lives of citizens in Tehran. *Journal of Research and Urban Planning*, 12(450), 137-150. <https://doi.org/10.30495/jupm.2021.4359>
- Mouratidis, K., & Andersen, B. (2024). What makes people stay longer in the densifying city? Exploring the neighbourhood environment and social ties. *Housing Studies*, 39(9), 2399-2420. <https://doi.org/10.1080/02673037.2023.2185593>
- Qi, J., Mazumdar, S., & Vasconcelos, A. C. (2024). Understanding the relationship between urban public space and social cohesion: A systematic review. *International Journal of Community Well-Being*, 7, 155-212. <https://doi.org/10.1007/s42413-024-00204-5>
- Relph, E. (1976). *Place and Placelessness*. Pion.
- Robaeyst, B., Baccarne, B., De Meulenaere, J., & Mechant, P. (2022). Online neighborhood networks: The relationship between online communication practices and neighborhood dynamics. *Media and Communication*, 12(2), 108-118. <http://doi.org/10.17645/mac.v10i2.5129>
- Saghatoleslami, A., & Aminzadeh, B. (2009). An Analytical Approach to Cognition of the Concept of Neighborhood in Contemporary Iranian Cities: The Case Study of Mashhad. *Journal of Fine Arts: Architecture & Urban Planning*, 1(39), 81-92. <https://doi.org/10.22059/jfaup.2018.68323>
- Talen, E. (1999). Sense of Community and Neighbourhood Form: An Assessment of the Social Doctrine of New Urbanism. *Urban Studies*, 36(8), 1361-1379. <https://doi.org/10.1080/0042098993033>
- Talen, E. (2000). The problem with community in planning. *Journal of Planning Literature*, 15(2), 171-183. <https://doi.org/10.1177/08854120022092971>
- Üblacker, J., Liebig, S., & Hamad, H. (2024). Catalysts of connection: The role of digital information and communication technology in fostering neighbourhood social cohesion—A systematic review of empirical findings. *Urban Studies*, 61(16), 3167-3186. <https://doi.org/10.1177/00420980241281502>
- Wang, Y., & Kemeny, T. (2023). Are mixed neighborhoods more socially cohesive? Evidence from Nanjing, China. *Urban Geography*, 44(5), 803-823. <https://doi.org/10.1080/02723638.2021.2021714>
- Wellman, B. (2001). Physical place and cyberspace: The rise of personalized networking. *International Journal of Urban and Regional Research*, 25(2), 227-252. <https://doi.org/10.1111/1468-2427.00309>
- Wohl, A., & Blit Cohen, E. (2025). The dark side of community development and place attachment in a diverse neighborhood. *Community Development*, 56(3), 317-334. <https://doi.org/10.1080/15575330.2024.2313534>
- Young, I. M. (1986). The ideal of community and the politics of difference. *Social Theory and Practice*, 12(1), 1-26. <https://doi.org/10.5840/soctheorpract198612113>

## COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Journal of Critical Reviews (JCR); The Iranian Journal of Critical Studies in Place. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/version4/>)

